

گروس عبدالملکیان

گزینه‌ی اشعار



انتشارات فروزادی

فهرست

۷ شعر، حسودترین معشوقه‌ی دنیاست

پرنده‌ی پنهان / ۴۳

۴۵ نِت گمشده

۴۶ حکایت

۴۷ آن‌گونه

۴۸ بر صندلی راحتی

۵۰ دریچه‌ی روشن

۵۱ شعر یک

۵۲ شعر دو

۵۴ شعر سه

۵۵ شعر یک

۵۶ شعر دو

۵۸ شعر سه

۵۹ شعر چهار

۶۰ شعر پنج

۶۱ شعر شش

رنگ‌های رفته‌ی دنیا / ۶۳

۶۵ فلاش‌بک

۶۷ بدون نام

۶۸ تردیدها و درنگ

۷۰ آجرها

۱۳۴	لولای در
۱۳۷	طرح ۴
۱۳۸	طرح ۵

حفره‌ها / ۱۳۹

۱۴۱	ملاقات
۱۴۴	بدون نام
۱۴۵	مرز
۱۴۸	ماجرا
۱۵۰	دیوانگی
۱۵۲	بدون نام
۱۵۳	قایق کاغذی
۱۵۶	عبور
۱۵۸	بهمن کوچک
۱۶۰	خواب
۱۶۲	پارانویا
۱۶۵	حدود صبح
۱۶۷	اسب‌ها
۱۷۰	هواس
۱۷۱	ابر
۱۷۳	خزر

پذیرفتن / ۱۷۹

۱۸۱	خرده‌های تاریکی
۱۸۴	ایستگاه و سربازان
۱۸۶	بدون نام
۱۸۷	طرح ۱
۱۸۸	دریا
۱۹۰	به سلامتی آتش
۱۹۳	شعر بلند تنهایی

۷۱	اتاق
۷۳	کدام پل
۷۵	خرابه‌ها
۷۸	انتقام
۷۹	بازی
۸۰	طرح ۲
۸۱	مورچه
۸۴	آواز مه
۸۵	افتادن
۸۸	درخت قدیمی
۹۰	پرنده‌ی صلح
۹۲	خواب این خنجر
۹۴	دروغ‌های یک شاعر
۹۶	مانده‌ام چه کنم؟
۹۷	ادامه‌ی تصویر

سطرها در تاریکی جا عوض می‌کنند / ۹۹

۱۰۱	تن دادن
۱۰۴	بدون نام
۱۰۵	باروتِ نم‌کشیده
۱۱۰	صدای پای زهر
۱۱۲	گردنبند
۱۱۴	بی‌پایان
۱۱۶	پیغامگیر
۱۱۸	طرح ۱
۱۱۹	بر سیم‌های برق
۱۲۱	دود، فقط نام‌های مختلفی دارد
۱۲۴	بدون نام
۱۲۵	بلیت یک‌طرفه
۱۲۸	رقص در تاریکی
۱۳۲	مرخصی

گوشه‌ی دیوانه اتاق.....	۱۹۹
جنگل.....	۲۰۱
تاختن.....	۲۰۳
به آغوش اعصابم بیا.....	۲۰۵
جنوب.....	۲۰۷
ماندند، همه را تنها می‌کند.....	۲۰۹
شخصیت‌ها.....	۲۱۲
پرنده‌ی اندوه.....	۲۱۵
سوهان اضطراب.....	۲۱۷
بدون نام.....	۲۱۹
پلنگی در خال‌هایش فرو رفته است.....	۲۲۰
میز به‌هم ریخته.....	۲۲۳
بدون نام.....	۲۲۵
باید کنار بیایم.....	۲۲۶
چهار بعدازظهر.....	۲۲۸
شعری برای صلح.....	۲۳۰
دیوار.....	۲۳۳
شعر آخر.....	۲۳۵

شعر، حسودترین معشوقه‌ی دنیاست

گفت‌وگوی شهرام پارسا مطلق با گروس عبدالملکیان

۱. ماریو بارگاس یوسا در مقاله‌ای با نام «چرا ادبیات؟» به این چرای بزرگ به صورت مبسوط پاسخ داده است از جمله در بخشی از آن می‌نویسد:

«... ادبیات برای آنان که به آنچه دارند خرسندند، برای آنان که از زندگی بدان‌گونه که هست راضی هستند، چیزی ندارد که بگویند. ادبیات خوراک جان‌های ناخرسند و عاصی است، زبان رسای ناسازگاران و پناهگاه کسانی است که به آنچه دارند خرسند نیستند...» مایلم بدانم گروس عبدالملکیان چه پاسخی برای این پرسش دارد. به نظر شما چرا ادبیات؟ چرا شعر؟ شعر برای این جهان ناکافی، بی‌منطق و ظالمانه چه کار می‌تواند بکند؟ در دنیای پر از جنگ و خشونت، تروریسم، استبداد و... شعر چه می‌تواند بکند؟

■ فکر می‌کنم برای پاسخ به این پرسش بهتر است از زبان نمادین استفاده کنم. چرا که این مسئله، هم گسترده است و هم عمیق. و وقتی می‌گوییم عمیق، یعنی هرچه به درون آن فرو می‌رویم، بیشتر حس می‌کنیم که بی‌پایان است و دست‌مان به جایی نمی‌رسد. در این موارد هرچقدر هم که استدلال کنیم، تنها زوایایی کوچک از ماجرا را می‌توانیم نشان بدهیم. پس

خوب است که از زبان نمادها استفاده کنیم. چرا که زبان نمادین عمیق است و در این وضعیت اگر از آن استفاده کنم، می‌توانم عمق را با عمق پاسخ داده باشم. مثلاً شاید بد نباشد، ترکیب قناری در معدن زغال‌سنگ را از کورت ونه‌گات وام بگیرم و بگویم نقش شاعر در این جهان، شبیه نقش قناری در معدن زغال‌سنگ است. حالا این به چه معناست؟ ببینید، معدن زغال‌سنگ گاز سمی تولید می‌کند و در گذشته که علم و صنعت هنوز آنچنان پیشرفت نکرده بود، کارگران معدن زغال‌سنگ پیش از آن‌که در مسیر معدن جلو بروند، یک قناری آوازه‌خوان را پیش از خود به درون معدن می‌فرستادند. اگر قناری همچنان آواز می‌خواند، کارگران می‌فهمیدند که فضای معدن امن است و پیشروی می‌کردند و اگر آن پرنده خاموش می‌شد، به شکل غم‌انگیزی معلوم بود که هوای معدن سمی است و نمی‌شود پیش‌تر رفت. حالا نقش شاعر در این جهان، شبیه نقش قناری در معدن زغال‌سنگ است. یعنی شاعران با شاخک‌های حساس‌تر پیش‌تر از مردم حرکت می‌کنند و اتفاقاً در طول تاریخ دیده‌ایم که در بسیاری اوقات تاوان آن را هم پرداخته‌اند. البته وقتی می‌گویم با این شاخک‌های حساس بیشتر و پیش‌تر از عموم، یک موقعیت را حس می‌کنند، طبیعتاً منظورم پیش‌بینی یک موقعیت نیست، بلکه درک روح وقایع و روح جهان در آن موقعیت است. چرا که یک مورخ خود وقایع را می‌نویسد، مثلاً جزئیات رخدادهای یک انقلاب را می‌نویسد اما یک شاعر، در همان موقعیت، روح مردم و جامعه را می‌نویسد. یعنی مورخ یک پرتقال را مکتوب می‌کند اما شاعر پرتقال را می‌فشارد، چنگ می‌زند و آن قطراتی را که از آن بیرون می‌آید می‌نویسد. و در نهایت باید بگویم شعر، فارغ از آن‌که به چه محتوایی می‌پردازد، اگر به معنای عمیق و واقعی‌اش شعر باشد، شاخک‌های مخاطب را حساس‌تر می‌کند. یعنی به‌جای آن‌که ماهی به دست خواننده دهد، ماهیگیری را به او می‌آموزد. با مخاطب تمرین تخیل می‌کند، تا نهایتاً مخاطب با شاخک‌هایی حساس‌تر و تخیلی‌فعال‌تر، روابط

و پیوندهای پنهان جهان خود را کشف و روح وضعیت‌ها را ادراک کند.

۲. بر اساس این مقدمه؛ هدف و علت غایی شعر را در این جهان چه می‌دانید؟ لذت؟ فضیلت؟ ارتباط گسترده‌تر با دنیای اطراف؟ ساختن جهانی بهتر؟

■ به‌گمان من علت غایی شعر، شناخت است. اگر شعر نبود، بخشی از جهان تاریک می‌ماند و هرگز کشف نمی‌شد. اگر جهان را مثل حجمی تاریک که موجود است اما بدون عمل، برای ما پدیدار نمی‌شود در نظر بگیرید، شعر همان عمل و موجودی‌ست که می‌تواند قسمتی خاص از آن را روشن کند. فرض کنید جهان گره‌ای بسیار بزرگ و تاریک است که ما در مرکز آن قرار گرفته‌ایم. این حجم وسیع تاریک، هم موجود است و هم نیست. یعنی موجود است اما تا در آن سفر نکنیم هیچ قسمتی از آن روشن نمی‌شود، پس هیچ چیز را درک نمی‌کنیم و عملاً برای ما وجود ندارد. هر تجربه‌ای در این جهان بخشی از آن را وضوح می‌بخشد که تجربه‌های دیگر نمی‌توانند آن را روشن کنند. یعنی از نقطه‌ای از آن حجم که ما در آن قرار گرفته‌ایم، هر حرکت یا تجربه‌ی ما شعاعی است در مسیری متفاوت؛ به‌قدر حرکت‌مان در آن مسیر، برای ما روشن می‌شود و از آن به شناخت می‌رسیم. علوم شعاع‌هایی حرکتی دارند که بخشی از این فضا را روشن می‌کنند، فلسفه نیز همین‌طور، زندگی روزمره هم همین‌طور. شعر هم گونه‌ای حرکت ویژه است که هیچ حرکت دیگری نمی‌تواند جایگزینش شود. شعر، مسیر حرکتی خاص خود را دارد. یعنی هر شعر تأثیرگذار سفری منحصربه‌فرد است که به‌واسطه‌ی آن بخش‌هایی از این جهان تاریک روشن می‌شود که هیچ مقوله‌ی دیگری قادر به کشفش نیست. پس شعر یکی از راهکارهای شناخت جهان است. و البته همین‌جا اشاره کنم این بحث را با تمرکز بر مقوله‌ی تخیل می‌شود به شکل گسترده‌ای بسط داد که طبیعتاً بیانش فضای دیگری را می‌طلبد.